



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت چهارصد و هفتاد و هشتم





خانم سمیه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و غزلیات دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۸۵ گنج حضور، بخش دوم

مرغِ جانش، موش شد، سوراخِ جو
چون شنید از گربگان او عرجوا

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۷۷—
عرجوا: عروج کنید

مرغ جان انسان همانیده همین که از گربه‌های کوچک مرگ (یعنی قضاوقدر) شنید که به بالا پیرید و او را بگیرید
به جای این که از روی همانیدگی‌ها بلند شود مانند موشی شد و به دنبال سوراخی می‌گشت که در زیر
همانیدگی‌ها پنهان شود.

زان سبب جانش وطن دید و قرار
اندرین سوراخِ دنیا موش‌وار

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۷۸—

به همین سبب جان آسمانی‌اش در این سوراخ دنیا، یعنی سوراخ همانیدگی‌ها، گیر کرده و مانند موش وطن و قرار گرفت. به عبارت دیگر هشیاری انسان در سوراخ موش همانیدگی‌ها زندگی کرده و درد می‌کشد و نمی‌داند که ذهن جای زندگی نیست.

هم درین سوراخ بنایی گرفت
درخور سوراخ، دانایی گرفت

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۷۹

انسان در سوراخ موش یعنی در ذهنش خانه‌های مختلف همانیدگی‌ها و پارک ذهنی را بنا کرد و در حد شایستگی آن به درک و دانایی دست یافت که چگونه همانیدگی‌های مرکزش را زیاد کرده و هر چیزی را سر جای خودش قرار دهد.

پیشه‌هایی که مر او را در مزید
کاندرین سوراخ کار آید، گزید

–مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۸۰–
مزید: افزونی و زیادتی

انسان همانیده در این سوراخ دنیا، پیشه‌هایی را انتخاب می‌کند که سبب زیاد شدن همانیدگی‌های مرکزش می‌شود.

ز آنکه دل بر گند از بیرون شدن
بسته شد راه رهیدن از بدن

–مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۸۱–

به این دلیل که انسان همانیده تنها به همانیدگی‌های مرکزش بسنده می‌کند و چون اصلاً به فکر خارج شدن از ذهن نیست؛ بنابراین راه بیرون شدن از من‌ذهنی و همانیدگی‌ها بر او بسته شده‌است.

گفت پیغمبر که: بر رزق ای فتا
در فروبسته‌ست و بر در قفل‌ها

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۸۵-
فتا: همان فتی است به معنی جوان، جوانمرد

ای انسان، پیامبر فرموده است: در رزق و روزی حضور شما که از فضای یکتایی می‌آید، بسته شده و بر آن قفل‌هایی زده شده‌است.
به عبارت دیگر هر همانیدگی یک قفل است و این قفل را فقط زندگی می‌تواند باز کند، اگر ما مرتب همانیدگی را فعال کنیم، در ذهن بسته شده و ما در آن زندانی می‌شویم؛ ولی اگر در این لحظه با هشیاری عدم بینیم، می‌توانیم همانیدگی را شناسایی کرده و بیندازیم.

جنبش و آمد شد ما و اکتساب
هست مفتاحی بر آن قفل و حجاب

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۸۶-

تلاش، جنبش، حرکت و اقدام ما یعنی تسلیم، فضاگشایی، مطالعه مولانا، جدی نگرفتن اتفاقات، عدم مقاومت و قضاوت، فکر و عمل برحسب فضای گشوده‌شده، بیرون کشیدن هشیاری حضور از همانیدگی‌ها کلید گشایش آن قفل و پرده، در زمینه رزق مادی و معنوی است.

بی‌کلید، این در گشادن راه نیست
بی‌طلب، نان سنت الله نیست

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۸۷—

بدون کلید طلب، جنبش، فضاگشایی، حرکت و حداکثر سعی و تلاش این در روزی باز نمی‌شود و روش خداوند این نیست که بدون طلب و تکاپوی بنده به او نان یعنی فضای گشوده‌شده و یا هر چیز مادی و معنوی بدهد.

در مقام سنگی، آنگاهی انا؟
وقت مسکین گشتنِ توست و فنا

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۴۶-

آیا تو با این که در مقام سنگی قرار داری یعنی مرکزت از دردها و همانیدگی‌ها پر شده‌است، مدام از فکر همانیده‌ای به فکر دیگر می‌پری و فضای بین فکرها را کاملاً می‌بندی، بی‌رحم و ظالم هستی، باز منم منم می‌زنی؟ وقت درماندگی، فنا و کوچک شدن تو نسبت به من ذهنی و همانیدگی‌ها فرا رسیده‌است.

کبر ز آن جوید همیشه جاه و مال
که ز سرگین است گلخن را کمال

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۴۷-
سرگین: فضله چهارپایان از قبیل اسب و الاغ و استر.
گلخن: آتشیخانه حمام

انسان متکبر از آن رو جویای مقام و مال است که کمال رونق آتش خانه حمام، من ذهنی، از مدفوع تأیید، توجه، متعلقات، پول، درد و همانیدگی است. یعنی همان طور که مدفوع مایه سوخت کوره حمام‌های قدیمی بود، مقام و منصب دنیوی، درد و همانیدگی نیز، کوره تکبر انسان‌های من ذهنی را شعله‌ور و پررونق نگه می‌دارد.

کین دو دایه، پوست را افزون کند
شحم و لحم و کبر و نخوت آکنند

–مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۴۸–
شحم: پیه، چربی
لحم: گوشت

زیرا این دو دایه یعنی مقام و مال پوست انسان من ذهنی را اضافه و سفت می‌کنند، یعنی بر شکوه ظاهری او می‌افزایند و درون او را از چربی و گوشت یعنی تکبر، خودبینی و همانیدگی پر می‌کنند.

دیده را بر لب لب نفراشتند
پوست را زان روی لب پنداشتند

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۴۹-

این من‌های ذهنی غفلت‌زده چون به جان جان، حقیقت فضای گشوده‌شده و هشیاری حضور توجه نکردند پس خیال کردند که پوست، همانیدگی همان مغز، هشیاری خالص است. یعنی من‌ذهنی و همانیدگی‌ها را به‌عنوان حقیقت انگاشتند و در نتیجه گام در راه هوی و هوس زیاد کردن همانیدگی‌ها نهادند.

پیشوا ابلیس بود این راه را
کو شکار آمد شبیکه جاه را
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۵۰-
شبیکه: دام، تور صیادی

راهبر این راه همانش، ایجاد من‌ذهنی و درد ابلیس بود؛ زیرا قبل از هرکس، در دام مقام گرفتار آمد و با غرور و خودخواهی خود را بهتر و بالاتر از انسان دیده، گفت: من از او بالاترم و درد ایجاد کرد.

مال، چون مارِست و آن جاه اژدها
سایه مردان، زمرد این دو را

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۵۱-

همانیدگی با مال مانند مار است و همانیدگی با مقام مانند اژدها بوده، خطرناک تر است و سایه مردان الهی، انسانهای کامل مثل مولانا نسبت به آن دو مانند زمرد است، اگر به حرفهای آنها توجه کرده، عمل کنیم زمرد حضور آنها من ذهنی ما را کور می کند.

ز آن زمرّد، مار را دیده جهد
کور گردد مار و رهرو وارهد

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۵۲-

بر اثر زمرد، سایه انسانهای کاملی مثل مولانا، چشم مار، چشم من ذهنی، از حدقه درمی آید و کور می شود و رهرو یعنی انسان نجات پیدا می کند.

چون برین ره خار بنهاد آن رئیس
هر که خست او، گفت: لعنت بر بلیس

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۵۳-
خستن: زخمی کردن، مجروح نمودن

چون آن رئیس یعنی ابلیس در این راه همانیدگی‌ها خارِ درد، رنج، خشم و کینه ریخته‌است، هر کس که به وسیله
این خارها زخمی شود فوراً می‌گوید: لعنت بر شیطان.

یعنی این غم بر من از غدر وی است
غدر را آن مقتدا سابق‌پی است

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۵۴-
غدر: نیرنگ، حيله
سابق‌پی: پیشقدم، شروع کننده

معنی این لعنت این است: این غمی که من در من ذهنی دارم از نیرنگ ابلیس است؛ برای حیل‌های من ذهنی و دردهایی که ایجاد می‌کند آن پیشوا یعنی ابلیس، پیش قدم بوده من ذهنی از او پیروی می‌کند.

بعد از او، خود قرن بر قرن آمدند
جملگان بر سنت او پا زدند

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۵۵-
قرن بر قرن: نسل به نسل

بعد از ابلیس، انسان‌ها نسل به نسل آمدند و با ایجاد درد و همانیده شدن، دست به دست همانیدگی‌ها را به ما رساندند و همگی در راه او قدم نهادند.

هر که بنهد سنت بد ای فتا
تا درافتد بعد او خلق از عمی

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۵۶-

ای جوان، هر کس که سنتی ناپسند و بد ایجاد کند، تا مردم بعد او کورکورانه تابع سنت او شوند و از روی کوری به زمین بخورند.

حدیث

«وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً، فَعَلَيْهِ وِزْرُهَا، وَ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا...»-

«کسی که سنتی ناپسند بنهد گناه این کار بر اوست، و گناه کسی که بدان سنت عمل کند نیز بر اوست.»
[وظیفه و مسئولیت ماست تا دردها و همانیدگی‌ها را به نسل‌های بعد و فرزندان خود منتقل نکنیم، بلکه به آنها یاد بدهیم که باورها و دردها جسم هستند و نمی‌توانند در مرکز قرار بگیرند.]

جمع گردد بر وی آن جمله پزه
گو سری بودست و ایشان دم غزه

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۵۷-
دم غزه: بیخ دم و سرین

گناه همهٔ آن گمراهی‌ها به گردن آن کسی است که آن سنت ناپسند را نهاده است؛ زیرا او به منزلهٔ سر است و تابعان او به منزلهٔ دم.

[ما با پیروی کردن از ابلیس درد و همانیدگی ایجاد کرده با انتقال آنها به فرزندان مان همان تسلسل را ادامه می‌دهیم و آنها به جای این که از جنس زندگی و هشیاری حضور بشوند از جنس دردهای من‌ذهنی می‌شوند و همان درد را به فرزندان خود انتقال می‌دهند؛ این سلسله انتقال درد ادامه خواهد داشت تا وقتی که با فضاگشایی، شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها این تسلسل ایجاد درد و همانیدگی را قطع کنیم.]

لیک آدم چارق و آن پوستین
پیش می‌آورد که هستم ز طین

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۵۸-
طین: گل

حضرت آدم یا هر انسانی که برای اولین بار به بی‌نهایت و ابدیت خداوند زنده شد، از همان اول، چارُق و پوستینش را نزدیک می‌آورد، یعنی جسمش که از مواد شیمیایی درست شده را نگاه می‌کرد که من از گل آفریده شده‌ام و اکنون به درجه‌ای به خدا زنده شده‌ام.
 [ما باید با فضاگشایی به خودمان نگاه کنیم، ببینیم زمانی که با برنامه گنج‌حضور و مولانا آشنا شدیم چه وضعیتی و چقدر درد داشتیم و اکنون به درجه‌ای به هشیاری حضور و خدا زنده شده‌ایم.]

چون ایاز آن چارُقش مَورود بود
 لاجرم او عاقبت محمود بود

–مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۵۹–
 از آن‌رو که ایاز مرتب از چارُقش بازدید می‌کرد، ناگزیر او تبدیل به سلطان محمود، یعنی تبدیل به خدا شد.

–با تشکر:
 –سمیه–



خانم سمانه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۸۵ گنج حضور، بخش سوم

هست مطلق، کارساز نیستی ست
کارگاهِ هست‌کن جز نیست چیست؟

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۶۰-
هست‌کن: هست کننده، هستی دهنده

خداوند که هستی مطلق و هشیاری خالص است کارسازنده نیستی است. یعنی انسان‌هایی که با فضاگشایی، شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها مرکز را عدم کرده و نسبت به من‌ذهنی فنا شده‌اند، در مرکزشان برای خداوند کارگاهی درست کرده و می‌توانند هستی‌ساز و به‌وجودآورنده شوند و در بیرون نیز ساختارهای نیک بیافرینند. کارگاه هستی‌بخشی خداوند، جز نیستی، عدم و واهمانش چیست؟

بر نوشته هیچ بنویسد کسی؟
یا نهاله کارد اندر مغرسی

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۶۱-
نهاله: درخت نوکاشته، نهال
مغرس: قلمستان، محل کاشتن نهال

برای مثال، آیا کسی روی کاغذ نوشته شده چیزی می نویسد؟ مسلماً نمی نویسد یا کسی در جایی که قبلاً درختی کاشته شده روی آن درخت دیگری می کارد؟ مسلماً نمی کارد.

کاغذی جوید که آن بنوشته نیست
تخم کارد موضعی که کشته نیست

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۶۲-

بلکه نویسنده نامه کاغذی را طلب می کند که روی آن چیزی نوشته نشده باشد و کشاورز در جایی تخم می کارد که چیزی در آن کشت نشده باشد. [وقتی مرکز ما انباشته از همانیدگی باشد، خداوند نمی تواند در آن چیزی بکارد.]

تو برادر موضعی ناکشته باش
کاغذِ اسپیدِ نابنوشته باش

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۶۳—

ای انسان، تو باید مانند زمین کاشته نشده و کاغذ سفید نانوشته باشی. یعنی این همانیدگی ها را که خودت کاشته ای و نوشته ای دریاوری و دور بیندازی.

تا مُشْرِفِ گردی از نونِ وَالْقَلَمِ
تا بکارد در تو تخم، آن ذُو الْكَرَمِ

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۶۴—
ذُو الْكَرَمِ: صاحب گرم و بخشش، منظور حضرت پروردگار است.

تا به واسطه «نون وَالْقَلَم» سوگند به قلم و آن چه می نگارد، شرافت یابی و تا خداوند بخشنده در قلب تو تخم محبت بکارد. [«نون» در این جا نماد خمیدن و تسلیم شدن است. یعنی تا از طریق فضاگشایی و تسلیم، خداوند با قلم صنّعش بتواند در مرکز تو بنویسد، در مرکز تو تخمی بکارد، و تو بزرگی پیدا کنی.]

قرآن کریم، سوره قلم - ۶۸ -، آیه ۱
 « ن وَالْقَلَم وَمَا يَسْطُرُونَ.»
 «نون، سوگند به قلم و آنچه می نویسند.»

خود ازین پالوده نالیسیده گیر
 مطبخی که دیده‌یی، نادیده گیر

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۶۵-

لذایذ دنیوی، لذت خوشایند همانیدگی‌ها، را نچشیده فرض کن. یعنی افکار لذت‌جویی و شهوت‌رانی با همانیدگی‌هایت را از ذهنت بیرون کن و آشپزخانه دنیا را که دیده‌ای نادیده بگیر.

زان کز این پالوده مستی‌ها بود
پوستین و چارق از یادت رود

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۶۶-

زیرا بر اثر خوردن آن‌ها مستی‌هایی بر تو عارض می‌شود که مرکزت همانیده می‌شود و در نتیجه، پوستین و چارقت را فراموش خواهی کرد. یعنی فراموش می‌کنی چه کسی بوده‌ای، و چه میزان درد و غم ایجاد کرده بودی.

چون درآید نزع و مرگ، آهی کنی
ذکر دلّی و چارق آن گاهی کنی

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۶۷-
نزع: کندن، جان کندن

همین که موقع جان کندن و مردن فرامی‌رسد. از روی حسرت و تأسف آهی می‌کشی و آن‌گاه به یاد پوستین و چارقت خواهی افتاد، یعنی متوجه می‌شوی که تو یک هشیاری خداگونه بودی که این هشیاری همیشه در اختیارت بوده است. خداوند می‌خواست در جسم تو به خودش زنده شود اما حیف، که تو غفلت کردی، من ذهنی و درد ایجاد کردی.

تا نمائی غرق موج زشتی ای
که نباشد از پناهی پستی ای

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۶۸-

تا وقتی که غرق امواج زشت همانیدگی‌ها نشوی و از پشت و پناه خداوند بی‌نصیب نمائی.

یاد ناری از سفینه راستین
نگری در چارق و در پوستین

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۶۹-

اگر با چیزهای این جهانی همانیده شوی از سفینه راستین که فضای یکتایی ست غافل می شوی و هیچ موقع هم به چارق و پوستین نگاه نمی کنی. [یعنی قدرشناس و شاکر این نیستی که خداوند می خواهد به بی نهایت و ابدیت خودش در تو زنده شود در حالی که جسم بوده‌ای و چه قدر درد داشته‌ای.]

چون که درمانی به غرقاب فنا
پس ظَلَمنا وِرْد سازی بر وَا

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۷۰—
غرقاب: گرداب

و چون در گرداب دردها و همانیدگی‌ها گرفتار آیی. در آن هنگام پی درپی می گویی: «بر خود ستم کردیم.»

قرآن کریم، سوره اعراف - ۷-، آیه ۲۳

«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»-

«گفتند: ای پروردگار ما، به خود ستم کردیم [فرستی را از دست داده‌ایم] و اگر ما را نیامرزی [اگر به ما کمک نکنی که همانیدگی‌ها را بریزیم] و بر ما رحمت نیاوری از زیان دیدگان خواهیم بود.»

دیو گوید: بنگرید این خام را
سر برید این مرغ بی‌هنگام را

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۷۱-

در این حال همان شیطانی که پیش قدم و پیش نماز بوده و انسان را به این راه کشانده با تمسخر می‌گوید: «به این آدم خام نگاه کنید که هنگام مرگ قیل و قال توبه و ندامت راه انداخته است.» این سخنان ابلیس، خروس بی‌محلی ست که باید آن را سر ببرید.

دور این خصلت ز فرهنگ ایاز
که پدید آید نمازش بی نماز

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۷۲-

این خوی و خصلت از فرهیختگی و فرهنگ ایاز، به طور کلی یعنی انسان‌ها، به دور است که دنباله‌روی ابلیس باشد و ابلیس او را مسخره کند؛ نمازش نماز حقیقی، و عبادتش با فضاگشایی همراه نباشد.

او خروس آسمان بوده ز پیش
نعره‌های او همه در وقت خویش

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۷۳-

چنین بنده‌ای با فرهنگ و سبک زندگی ایاز که دائماً در فضای گشوده‌شده پوستین و چارق را می‌بیند از اول خروس آسمانی بوده و همه بانگ‌های خود، نعره‌های زندگی‌بخش، را به موقع، یعنی در این لحظه سر می‌داده است.

کاروان‌ها بی نوا وین میوه‌ها
پخته می‌ریزد، چه سحرست ای خدا؟

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۱۴-

شگفتا، خدایا این دیگر چه سحری است؟ کاروان‌های بشریت در صحرای خشک و بی‌آب و علف اوهام و خیالات من‌ذهنی سرگشته و حیران می‌روند. در حالی‌که میوه‌های رسیده و خوشگوار آگاهی از درخت وجود انسان‌های کامل [همچون مولانا] فرومی‌ریزد و کسی نیست که کام دل خود را از آن آموزه‌ها، شیرین و شادمان کند و به آن‌ها متعهد شود.

سیب پوسیده همی‌چیدند خلق
درهم افتاده به یغما خشک‌خلق

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۱۵-

این مردمان سرگشته با مرکز همانیده، سیب‌های پوسیده دردها را با حرص و ولع می‌چیدند و از دست یکدیگر غارت می‌کردند. در حالی‌که حلقشان خشک و تشنه آب زندگی بود.

گفته هر برگ و شکوفه آن غصون
دم به دم یا لیت قومی یعلمون

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۱۶-
غصون: جمع غصن به معنی شاخه

هر برگ و شکوفه آن شاخه‌ها از روی تأسف، دم به دم می‌گفت: ای کاش قوم من می‌دانستند. [یعنی هر انسانی که به خدا زنده می‌شود و این ابیات و آموزه‌های بیدارکننده را پخش می‌کند، می‌بیند که مردم آن‌ها را نمی‌شنوند، عمل نمی‌کنند و در نتیجه درد می‌کشند؛] با خود می‌گوید: «ای کاش مردم می‌دانستند.» که این چه میوه و داروی شفابخشی است.

قرآن کریم، سوره یس -۳۶-، آیه ۲۶

-«قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ.»-

«گفته شد: به بهشت [یکتایی] درآی. گفت: ای کاش قوم من می‌دانستند.»

بانگ می آمد ز سوی هر درخت
سوی ما آید خلقِ شوربخت

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۱۷—

از جانب هر درخت پرباری مثل مولانا ندا می آمد که ای مردم نگون بخت که من ذهنی دارید به طرف ما بیایید که با مرکز عدم به زندگی وصل شده ایم، پیغام های ایزدی را آورده و می خواهیم به شما کمک کنیم.

بانگ می آمد ز غیرت بر شجر
چشمشان بستیم کلا لا وزر

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۱۸—
وزر: پناهگاه، کوه بلند

از غیرت حق به آن اولیاء ندا می‌رسید: که خودت را ناراحت نکن، ما چشمان من‌های ذهنی را فروبسته‌ایم، حقاً که برای اینان پناهگاهی نیست. تا زمانی که آن‌ها مرکز همانیده دارند و می‌خواهند از سوها، رنگ‌ها و همانیدگی‌ها، پناهگاهی پیدا کنند، غیرت زندگی اجازه نمی‌دهد به پناهگاه امن یکتایی وارد شوند و این درد است که آن‌ها را از خواب ذهن بیدار می‌کند.

قرآن کریم، سوره قیامت - ۷۵-، آیه ۱۱

«كَلَّا لَا وَزَرَ.»-

«هرگز (در روز رستاخیز جز بارگاه حق) پناهگاهی نیست.»

-با تشکر:

-سمانه-



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com